تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۲۱

فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی مشرق موعود
سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۹۱

شکل‌گیری گفتمان: هنر مهدوی و هنر پست‌مدرن

سیدرضی موسوی گیلانی *

چکیده

از جمله چالش‌های جدی در عصر جدید که بعضی از اندیشمندان، آن را عصر پسامدرنیته می‌خوانند، نسبت میان شیوه زندگی مسلمانان و جوامع دینی با عصر جدید و دوران پسامدرن است. در این راستا این پرسش اساسی در حوزه هنر نیز خود را بازمی‌نمایاند و به‌صورت گفتمان طرح می‌گردد که با توجه به مبانی معرفتی هنر دینی و مهدوی و همچنین بر اساس مبانی معرفتی هنر پست‌مدرن آیا امکان سازگاری میان هنر مهدوی و هنر پست‌مدرن وجود دارد یا نه. در این مقاله دو الگو و نظریه مطرح و نقد و بررسی شده و سپس الگویی بر اساس زیسته فطری پیشنهاد گردیده است.

واژگان کلیدی: هنر مهدوی، هنر پست‌مدرن، گفتمان، روایت کلان، زیسته فطری.

* استادیار و عضو هیئت علمی مؤسسه غیر انتفاعی هنر و اندیشه اسلامی قم (s-razi2003@yahoo.com)

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

هرچند گاه اعتقاد و اظهار نیاز به منجی و موعود از جانب انسان در دوران جدید، توسط بعضی از روشنفکران پست‌مدرن، بیانی از حس درونی و آرزوهای تحقق نیافته بشر معاصر قلمداد شده است که با این خواست و آرزو، نیاز خود را در جهان سرگشته، بی‌معنا، تکثرگرا، نامتجانس، پرتلاطم، درهم آمیخته، کولاژوار و ناامن دوران ما اظهار می‌دارد، دورانی که پل ریکور آن را عصر نزاع و چالش میان تفسیرهای متعدد از عالم می‌داند، اما طرح این مسأله از جانب ادیان، ماجرای دیگری داشته و برخوردار از تاریخ کهنی است که ریشه در سنت‌های جاویدان ادیان دارد.

به نظر می‌رسد به زمانی رسیده‌ایم که تبیین و ترویج مسأله منجی‌باوری و موعودگرایی نهادینه شده است و ادبیات و هنر غرب و شرق در نهادینه کردن این امر در دهه گذشته، خواسته یا ناخواسته، خصمانه یا دوستانه کمک نموده‌اند که این از جهتی موجب امتنان و خوشحالی است.[1] از طرف دیگر مورد توافق تمام عالمان و پیروان ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی است که اعتقاد به جامعه آرمانی و ایده‌آل و نگاه مثبت‌اندیشانه به آینده، امری باورپذیر و قابل اثبات در متون دینی است. از این‌رو با توجه به این مقدمه و با پذیرش و مفروض گرفتن این نکته که مسأله منجی‌باوری و موعودگرایی نسبتی با دوران کنونی ما پیدا می‌کند و می‌توان به‌وسیله آن در مسیر حل مشکلات اجتماعی و انسانی دوران نوین، طرحی افکند، پرسش و مسأله اساسی مقاله این است که آیا مبانی معرفتی موعودگرایی و مهدویت و ارائه راهبردهایی هنری مبتنی بر آن می‌تواند با مبانی فلسفی و زیبایی‌شناختی دوران جدیدی که در آن به سر می‌بریم، یعنی دوران پست‌مدرنیسم سازگار گردد و همان‌طور که امروزه هنر و رسانه در ترویج گفتمان و ادبیات غرب پیشتاز است و بیش‌ترین نقش را در توسعه گفتمان غالب هژمونی غرب دارد، آیا هنر و رسانه این توانایی و قابلیت را دارد تا با تمدن و فرهنگ اسلامی و راهبردهای هنر مهدوی سر سازگاری داشته باشد یا خیر؟

۱. از آن جهت که رسانه‌ها به ترویج مسأله منجی‌باوری و موعودگرایی کمک نموده‌اند، موجب امتنان و خوشحالی است ولی از آن جهت که با ترویج نگاه بغض‌آلود و زشت و کریه از قرائت دینی و اسلامی به مسأله پرداخته‌اند و تلاش می‌کنند که با تفسیری بنیادگرایانه و سلفی از اسلام، ذهن جهانیان را نسبت به موعود اسلام، خراب ساخته و نگاه معرفتی و وجودشناختی مسلمانان را موجب ایجاد بحران، آشوب، آینده‌ای کریه و زشت، جلوه دهند، موجب تأسف است. امروزه در سینما و ادبیات غرب، تمامی سمبل‌ها و نمادهای اسلامی به سخره گرفته می‌شوند و در کشمکش درام‌ها، همواره در برابر صنعت، ثروت و هژمونی امریکا و غرب، منشأ شر نشان داده می‌شوند.

Archive of SID
www.SID.ir

نیاز به گفتمان‌سازی

پاره‌ای از اندیشمندان این مسأله را مورد تأکید قرار داده‌اند که اگر قرار باشد در جامعه‌ای تحول ایجاد شود و افراد با سامان دادن به اندیشه‌های خود، موجب تحرک جامعه گردند و یا بتوانند در سطح جهانی، نگره‌ای جدید را مطرح سازند، باید از سطح داده‌ها و آگاهی‌ها فراتر رفته و به یک الگو و پارادایم فکری برسند (تامس کوهن، ۱۳۶۹، ۲۵)،[۱] زیرا آن‌چه که در جوامع و محافل علمی موجب شکل‌گیری گفتمان می‌گردد و دیگران را معطوف به بحث و مسأله‌ای می‌سازد، طرح نمودن مدل و الگویی استوار و ریشه‌دار است که بتواند راه‌گشای یک حرکت پیوسته، مستمر و هماهنگ گردد. کمتر می‌توان در طول تاریخ جوامع، تحولات مهم علمی و اجتماعی‌ای را مشاهده نمود که بدون شکل‌گیری الگو و تحقق گفتمان پدید آمده باشند و همواره در سده‌های اخیر بحران فقدان الگو و پارادایم فکری در میان مسلمانان موجب تسلط و غلبه گفتمان‌های غالب سکولار و ادبیات آن مباحث در میان مسلمانان شده است و جوامع اسلامی رهرو و دنبال‌گر الگوهای غرب بوده‌اند. متأسفانه در سده‌های اخیر، جوامع شرقی از جمله فرصت‌هایی را که در سطح جهانی از دست داده‌اند، این است که نتوانسته‌اند اندیشه‌هایشان را جهانی کرده و در گفتمان‌های جهانی شرکت کنند.

ایجاد گفتمان در یک عصر به این معنا است که بتوان مبحثی را که دارای ویژگی‌های خاص خود است، وارد گفت‌وگوی علمی و عرصه‌های فکری زمانه نمود. به‌طوری که گفت‌وگو میان اندیشمندان آن عرصه جریان یابد و مورد توجه پژوهشگران آن گردد. شاید بتوان گفت که مهدویت در پاره‌ای از دوران‌ها گفتمان رایج آن زمان بود و توانست در بعضی از اعصار، محور و نقطه ثقل گفت‌وگوها گردد و می‌توان مواردی را از دوره کیسانیه تا قاجار شاهد مثال آورد که بیانگر حضور پررنگ این ایده فکری در میان محافل علمی و اجتماعی بوده است. برای شکل‌دهی یک گفتمان نباید از خاطر برد که به تعبیر میشل فوکو گاه کنش‌های کلامی روزمره و سخنان عمومی که میان انسان‌ها رد و بدل می‌شود و یا حتی اموری که تنها نسبت به آن ابراز احساسات می‌کنیم و تنها آنها را صرفاً دوست داریم، توانایی این را دارند که تبدیل به

۱. وی درباره نمونه‌ها یا پارادایم‌ها Paradigms می‌گوید: «در سال‌های اخیر معدودی از مورخان علم هر چه بیشتر متوجه آن شده‌اند که وظایفی که تصور رشد از طریق روی هم انباشته شدن علم بر عهده آنان می‌گذارد، بسیار دشوار است... هدف من از انتخاب آن [پارادایم‌ها] القای این اندیشه بوده است که بعضی از مثال‌های پذیرفته شده از عمل علمی فعلی ـ یعنی مثال‌های مشتمل بر قانون و نظریه و کاربرد و استفاده از آلات روی هم‌رفته ـ الگوها و مدل‌هایی فراهم می‌آورد که از روی آن‌ها سنت‌های پژوهش علمی منسجم خاص آشکار می‌شود».

Archive of SID

www.SID.ir

یک کنش یا گفتمان جدی شوند و او این امر را مظهر اراده معطوف به حقیقت می‌داند، اما به نظر او تأویل هر دوره تاریخی باید همگام با اطلاعات و داده‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی همان عصر باشد و ابزار خود را از عقلانیت همان دوره وام گیرد، زیرا بنا به نظر او هر دوره، نظام فکری، روش‌شناسی و راهبردهای خاص خود را دارد و کار دیرینه‌شناس این است که برای شناخت هر دوره و روزگار، اسناد و مدارک مربوط به همان دوره را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد (میشل فوکو، ۱۳۸۴، ۴۸). بنا بر روش‌شناسی او هر گفتمان می‌تواند با ویژگی‌های خاص خود از گفتمان‌های دیگر اعصار گسست داشته باشد و هم‌سوی نباشد، به همین جهت وی با حرکت خطی تاریخ سرسازگاری ندارد و به گسست در میان پدیده‌های تاریخی تأکید می‌ورزد.

بر اساس شکل‌گیری گفتمان در جامعه، میزان بزرگی و اهمیت اندیشه‌ها و اندیشمندان را می‌توان در جامعه تشخیص داد و فهمید که کدام اندیشه از عظمت و شکوه بیشتری برخوردار است، به‌طور مثال طرح بحث‌های مهم در چند دهه گذشته میان روشنفکران مذهبی و عالمان دینی تا حدی کاشف از اهمیت آن دسته مسائلی است که در مجامع علمی توانسته‌اند به گفتمان تبدیل گردیده و نظر اندیشمندان را به خود معطوف نمایند.

البته باید به این نکته توجه نمود که شایع شدن هر بحث در یک زمانه، لزوما به معنای ایجاد گفتمان نیست و نمی‌توان گفت هر بحثی که در میان توده مردم رواج یافته است هر چند نگاهی سطحی و نازل به آن شده باشد، گفتمان رایج است. به نظر می‌رسد برای تبدیل شدن یک بحث به گفتمان رایج عصر، نیاز به آن است که آن بحث در مجامع علمی و در میان اندیشمندان آن حوزه چه سلباً و چه ایجاباً طرح گردد. جدیت یک بحث به این است که بتوان از آن در ارائه راه‌حل‌ها و ایجاد یک طرح و الگو در عرصه‌های متفاوت استفاده نمود و آن را در مسیر حل مشکلات اجتماعی و علمی به خدمت گرفت، نه این‌که صرفاً به ابراز احساس درباره مسأله پرداخت و یا درباره آن صرفاً به طرح ادعا پرداخت. حتی اگر بحثی به‌صورت سلبی بتواند انکار، مخالفت و لجالت علمی دیگران را برانگیزد و موجب نقد و استدلال بر علیه آن شود، به‌طوری که کتاب و مقاله بر خلاف آن نوشته شود، خود گویای اهمیت آن بحث و دلیل بر جایگاه و موقعیت مسأله در عرصه گفتمان‌سازی است.

به همین جهت بسیار مهم است که به نحو پیشینی به این سؤال پرداخته شود که آیا مهدویت با توجه به این‌که بحثی اعتقادی و دینی است ذاتاً آیا دارای این قابلیت و توانایی هست که بتواند در عرصه علوم اجتماعی و یا علوم انسانی، گفتمان غالبی را در محافل علمی و فکری ایجاد کند یا خیر؟ البته چون به این مسأله در جای دیگری پرداخته شده است و مورد

Archive of SID
www.SID.ir

پذیرش قرار گرفته است، از این‌رو طبعاً در این جا به‌عنوان پیش‌فرض و اصل موضوعی تلقی می‌گردد ولی همواره این مسأله در ضمن پرسش‌های ذیل، مورد چالش و گفت‌وگو قرار می‌گیرد.

پرسش‌های اساسی در گفتمان مهدوی

حال با توجه به اهمیت مسأله گفتمان‌سازی و اهمیت مسأله موعودگرایی و مهدویت در فرهنگ دینی، در سنجش میان مبانی معرفتی موعودگرایی و مبانی معرفتی دوران پست‌مدرن، عصری که در آن به سر می‌بریم، چند مسأله مهم جلوه می‌کند که به شرح ذیل است:

آیا مسأله موعودگرایی در ادیان یا مهدویت در اسلام به‌عنوان یکی از جدی‌ترین آموزه‌های فکر دینی یا اسلامی، دارای این کارکرد بوده است که بتواند در چند دهه گذشته، به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران، به رغم تبلیغاتی که پیرامون اهمیت و موقعیت آن در فکر مسلمانان شده است و در سخنان بزرگان دینی و سیاسی و در سطح جهانی و رسانه‌ها آمده است، گفتمانی را ایجاد کند و اندیشمندان را به سمت خود معطوف کند و در حل موضوعات فرو بسته فکری و اجتماعی، بابی بگشاید یا خیر؟

البته پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی تاریخی است و باید بررسی شود که در جوامع اسلامی در چند دهه گذشته این مسأله چقدر مورد توجه بوده است؟ آیا شیعیان بیشتر به آن توجه داشته‌اند یا اهل سنت؟ آیا در انقلاب‌ها و تحولات اجتماعی کشورهای عربی، در میان سلفی‌ها، سکولارها، شیعیان و... این مسأله مورد اهتمام قرار گرفته است و توانایی ارائه مدل و الگوی اجتماعی را داشته است یا خیر؟[1] به همین جهت یکی از عرصه‌های آسیب‌شناسانه مهدویت در چند دهه اخیر این است که بررسی شود آیا مهدویت در میان مجامع دانشگاهی و

۱. در جریانات سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، چه در خیزش‌های کنونی جهان اسلام و چه پیش از این، سلفی‌ها کمتر به مسأله مهدویت توجه داشته‌اند و هیچ‌گاه در صدد ارائه مدل اجتماعی براساس آن نبوده‌اند. نگاه آنان به گذشته و جامعه آرمانی عصر نبوی معطوف بوده است. همچنین سکولارها نیز هر چند نسبت به سلفی‌ها، از تصلب و تعصب کمتری برخوردار هستند و نسبت به مسائل دینی در قیاس با سلفی‌ها لابشرط و خنثی هستند، اما نسبت به مسأله منجی‌باوری به ارائه مدل و الگو نمی‌پردازند و بیشتر با نگاهی عقلانی در زمان حال به سر می‌برند و آینده‌گرایی آرمانی در اندیشه‌های آنان به چشم نمی‌خورد. اما در برابر دو جریان فکری مذکور، شیعیان به جهت اعتقاد به مسأله منجی‌باوری و نگاه مثبت‌اندیشانه به آینده، همواره به موضوع مهدویت امعان نظر داشته‌اند، هرچند در ارائه الگو بر اساس توانایی موجود در موعودگرایی و قابلیت مثبت‌اندیشانه آن، کم‌کوش بوده و تلاش در خور توجهی برای ارائه مدل در این‌باره، از خود نشان نداده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

در میان اندیشمندان به‌عنوان گفتمان غالب در عرصه علوم اجتماعی مطرح بوده است یا آن‌که بیش‌تر در محافل غیرحرفه‌ای و در میان توده و به شیوه تبلیغی و ترویجی طرح گردیده است.

به نظر می‌رسد در دورانی هستیم که به اعتقاد بعضی از فیلسوفان و جامعه‌شناسان، معرفت‌شناسی دوران پست‌مدرن اقتضاء می‌کند که هیچ‌گونه روایت و تفسیر کلان از عالم صورت نپذیرد و هستی‌شناسی‌ها و جهان‌بینی‌های سابق عمومیت و مشروعیت خود را از دست داده و جوامع ترجیح می‌دهند تا با تفسیرهایی منطقه‌ای، بومی، محلی و مبتنی بر سنت‌تاریخی خود زندگی کنند. لیوتار که از بنیانگذاران فکر پست‌مدرن است، بر این باور است که دیگر نشانی از افق تعمیم‌بخشی، کلیت‌بخشی، جهانی شدن و رهایی عمومی به چشم نمی‌خورد. پست‌مدرنیست‌ها ویژگی‌های شاخص عصر پست‌مدرن را شکست و ناکامی کلی یا عمومی و محو و مستحیل شدن ایده پیشرفت در درون عقلانیت و آزادی می‌دانند. بنا به نظر وی همانا منظور از آزاد بودن از قید روایت‌های کلان، آزادی از روایت‌های فرادست و فراروایت‌هاست، آزاد بودن از قید داستان‌ها و نقل‌هایی که فراتر از خود ما به تاریخ‌های فردی و جمعی ما معنا می‌بخشند (مارشال برمن، ۱۳۸۰، ۳۸).

معمولاً در این دوران ما با خرده‌روایت‌هایی از عالم مواجه هستیم که جنبه منطقه‌ای و بومی دارد و تفسیرهای کلی، همگانی و جهانی مشروعیت نداشته و از اقبال جمعی برخوردار نیست و در برابر تکثراندیشی، راززدایی از عالم، یکسان‌گریزی، فرار از وحدت و گرایش به تنوع و نوآوری، اعتبار دادن به خرده‌فرهنگ‌ها و ساختن فرهنگ و جامعه‌ای با عناصر ترکیبی و کولاژوار مورد اعتنا است (سیدرضی موسوی، ۱۳۹۰، ۳۰۹_۳۱۲)، به‌طوری که شخصیت انسان از عناصر نامتجانس و از امتزاج و درهم‌آمیختگی متعدد فرهنگی تشکیل شده است که بعضی از آن به انسان چهل‌تکه یاد کرده‌اند (داریوش شایگان، ۱۳۸۴، ۱۳۳)، البته در برابر این نگاه که پست‌مدرن دارای بنیان‌های فکری و تئوریک است، بعضی از پژوهشگران در تعریف ویژگی‌های پست‌مدرنیسم و در جواب به این پرسش که پست‌مدرنیسم در قرن بیست و یکم چه وضعیتی خواهد یافت، بر این باور هستند که پست‌مدرنیسم بیش از آن‌که یک نظریه باشد، یک ذهنیت است و بر این باور هستند که ذهن پست‌مدرن تنها در دوران بحران‌ها و بن‌بست‌های سیاسی و شرایط اضطراری برای زندگی معنا و مفهوم قائل است و در واقع بیش از آن‌که برای آن منطق و بنیان نظری قائل باشند، از وضعیت سرگشته و بحرانی عصر حاضر به دوران پست‌مدرن تعبیر می‌کنند، مارشال برمن در اثبات این امر که پست‌مدرنیسم تنها یک

Archive of SID
www.SID.ir

ذهنیت است، نه نظریه‌ای منسجم و ساختارمند، این ویژگی‌ها را برای آن برمی‌شمارد:

> سفسطه‌ها و پیچیدگی‌های عمده، گزافه‌گویی، ایهام و ابهام، مجاز و تمثیل، کنایه، استعاره، طنز، هزل و هجو، شوخی، تقلید و تصنع، شبیه‌سازی و گرته‌برداری، یک‌نواختی و سادگی احساس، احساس کسالت و رکود، دلمردگی و افسردگی، سکوت، کسادی و رکود، نفرت و بیزاری از زندگی، احساس خستگی مداوم (حتی در جوانان)، اطمینان و یقین به این‌که هر چیزی که می‌توانست رخ بدهد، پیشاپیش رخ داده است، اتفاقات و حوادث غیرمترقبه و غیرقابل پیش‌بینی مدت‌هاست که رخ داده‌اند، دیگر نباید به انتظار وقوع حوادث غیرمترقبه نشست و... استعداد ابداع و ابتکار چیزها بدون آن‌که معنی چیزی را داشته باشند (همان، ۴۲ـ۴۳).

حال بر این اساس، آیا این نگرش از جهان و انسان با نگره مهدویت و منجی‌گرایی که تفسیری همگانی و جهانی و روایتی کلان از عالم است و در صدد بیان راهکار و تفسیری عمومی از عالم و آدم است، سرسازگاری دارد یا خیر؟ زیرا نگرش ادیان مبتنی بر پیش‌بینی آینده عالم و تحقق جامعه ایده‌آل و آرمانی است، در حالی که نگرش پست‌مدرنیستی مبتنی بر نگاه تکثراندیشانه، ساختارشکنانه، متکی بر نسبیت‌اندیشی، بی‌معنایی و دور از آرمان‌گرایی است و به ایده‌های فرجام‌شناسانه توجه نمی‌کند و مرکزستیزی، و گرایش به کثرت ناهمگون و پراکندگی از اهداف آن است. بنابر این آیا اعتقاد به نظریه مهدویت و کارکرد این مبحث در عصر غیبت و از جمله عصر کنونی، توانایی این را دارد که با عناصر معرفتی عصر پست‌مدرن سازگار گردد یا این‌که لازمه اعتقاد به مهدویت این است که از دوران پست‌مدرن فراروی کنیم و از آن بگذریم یا طرح دیگری افکنیم؟

آیا طرح گفتمان مهدویت و تعامل میان مهدویت با هنر و رسانه با روح حاکم بر دوران پست‌مدرن و هنر این دوران سر سازگاری دارد یا خیر، زیرا از ویژگی‌های هنر پست‌مدرن، ابداع و نوآوری، سرگرمی و تفریح، ساختارشکنی، به شوخی گرفتن و سخره یا استهزاء حقیقت و هرگونه تفسیر کلان از عالم و بی‌علاقگی به مفاهیم قدسی و هرگونه بیان هنری از مفاهیم فراتر از هستی مادی است و آثار هنری آن بر پایه شوخی، بازی، ایجاد خیرگی و تنوع، ابهام و اتفاقی بامزه، اعجاب‌آور، خیره‌کننده و شگفتی‌زا شکل می‌گیرد که هیچگاه خوانش و تبیین واحد از عالم را برنمی‌تابد و تعمد دارد تا همه تفسیرها و قرائت‌های ممکن و متعدد را وارد جهان معرفتی مخاطبان سازد. به‌طوری که هیچ سبک یا اصلی نمی‌تواند غالب باشد و همه آراء بدون برتری بر یکدیگر در کنار هم می‌نشینند به تعبیر مورخان هنر:

Archive of SID

www.SID.ir

نظریه پست‌مدرن با انکار هر نظام واحد، هر خوانش، تفسیر یا حقیقت اعتبار سلسله مراتب قدرت در سبک، رسانه، موضوع و درونمایه را تخریب کرد و در را بر همه چیز و همگان گشود... اکنون پژوهشگران به هنر از زوایای متعدد می‌نگرند و با استفاده از موضوعات جنسیتی، گرایشات جنسی، نژادی، قومی، اقتصادی و سیاسی، لایه‌های معنایی و ایده موجود در یک اثر هنری را نشان می‌دهند (دیویس و همکاران، ۱۳۸۸، ۱۰۶۵).

در برابر این تلقی از معرفت و هنر، نگاه منجی‌گرایانه و موعودباورانه از عالم مبتنی بر تفسیری کلان، جهانی، فراگیر، هدفمند از عالم است که در صدد است تا طرحی جهانی درافکند و حقیقتی متعالی و الوهی را به ظهور برساند، به‌طوری که هدفش از راهکارهای هنری، تجلی‌بخشی به حقیقتی پایدار و آسمانی است که مورد نیاز و اضطرار توده مردم و جوامع است و می‌خواهد با طرح الگوی مهدوی که هنر در خدمت آن قرار می‌گیرد، پرسش‌های اساسی و مشترک انسان‌ها همچون معناداری و هدف‌مندی، سعادت، چگونه زیستن، صلح و حیات طیب، هم‌زیستی، و امثال آنها را پاسخ دهد. حال با فرض پاسخ دادن به سوال پیشین در سازگاری میان مبانی معرفتی دوران پست‌مدرن با موعودگرایی، آیا مبانی هنر دوران پست‌مدرن با مبانی معرفتی هنر و رسانه در خدمت موعودگرایی، سازگار می‌باشد یا خیر؟ به تعبیر دیگر اگر قائل باشیم که این توانایی و قابلیت در ایجاد گفتمان‌سازی در آموزه مهدویت وجود دارد ـ هر چند که قائل باشیم در چند دهه گذشته این کار نشده است ـ حال رسانه و هنر چه کمکی به این امر می‌توانند بکنند و آیا می‌توانند موجب شکل‌گیری گفتمان مهدوی گردند یا خیر؟ در واقع پرسش مهم در سنجش میان هنر مهدوی و هنر دوران پست‌مدرن این است که آیا در زمان ما که بعضی می‌کوشند تا راهبردهای مهدوی در عرصه هنر ارائه دهند که منظور از آن رسیدن به جامعه منتظر است که همان جامعه هدف در راهبردهای مهدوی قلمداد می‌شود، نسبتش با دوران پست‌مدرن و ویژگی‌های هنری این عصر چیست؟ به عبارت دیگر می‌خواهیم با این دسته از راهبردهای مهدوی در عرصه هنر از وضعیت کنونی، به وضعیت مطلوب برسیم که ایجاد یک جامعه منتظر ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که خود را آماده می‌سازد تا به شکل‌گیری عصر ظهور نائل گردد و شاهد تسریع‌بخشی این دوران باشد. بنا بر این، باید خاطر نشان نمود که منظور از جامعه هدف یا مطلوب در راهبردها یا استراتژی‌ها، عصر ظهور نمی‌باشد، بلکه جامعه پیش از ظهور است که به دنبال آمادگی است و در واقع راهبردهای هنری نیز می‌خواهد به آن جامعه هدف یا مطلوب که جامعه قبل از ظهور

Archive of SID
www.SID.ir

است، کمک کند.

حال پس از طرح این پرسش‌های مهم فرعی، پرسش اصلی و اساسی مقاله سنجش میان راهبردهای هنری مهدوی دوران ما با عناصر هنری دوران پست‌مدرن است که هر یک از جهانی متفاوت برخاسته‌اند و بر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جداگانه‌ای تکیه دارند که البته وجه مشترکشان این است که هر دو در زمان کنونی به وقوع می‌پیوندند و متعلق به زمان حال هستند. بنا بر این، در این‌جا با یک تعارض و چالش میان دو نوع معرفت‌شناسی و دو نگاه به هنر روبه‌رو هستیم که هر یک بر بستر و سنت خاصی استوار است، از طرفی هنر پست‌مدرن قرار دارد که مبتنی بر وضعیت کنونی انسان معاصر است و از طرف دیگر هنر مهدوی قرار دارد که مبتنی بر نگاهی آرمانی و ایده‌آل و در صدد کوشش برای رسیدن به یک جامعه مطلوب در آینده است و نیازمند این است تا تکلیف خود را با وضعیت معرفت‌شناسی و هنری عصر خویش روشن سازد.

نسبت میان مبانی هنر مهدوی و دنیای پست‌مدرن

در پاسخ به این سوال که آیا مبانی معرفتی و هنری جامعه منتظر که جامعه هدف و مطلوب در عصر غیبت است و طرح راهبردها برای رسیدن به آن جامعه با مبانی معرفتی و هنر دوران پست‌مدرن سرسازگاری و آشتی دارد یا نه، باید گفت که برای پاسخ به این پرسش باید به چند نکته اساسی و نگرش مهم درباره منشأ اثر هنری و چگونگی آفرینش اثر هنری پرداخت.

هنر هر سرزمین نمودار و آینه افکار، زیسته و اندیشه‌های هر سرزمین است و با شناخت هنر و ادبیات هر منطقه، یا هر دوره تاریخی، می‌توان به مولفه‌های فرهنگی هر سرزمین یا هر دوره دست یافت. به‌طوری که بعضی از پژوهشگران معتقدند، خلق آثار هنری امری ناخودآگاهانه و برآمده از روح هنرمند است، اگر روح افراد صیقلی باشد و پرورش درست دینی یافته باشد، آثار هنری برآمده از روح او، آب و رنگ معنویت و دین خواهد داشت، و اگر هم بر خلاف آن باشد، آثار هنری به وجود آمده از او بیانگر آن است. اثر هنری در هر سرزمینی با ویژگی‌های آن سرزمین و شناخت هنرمند و عناصر فکری و احساسی او قابل شناخت و یا نقد و بررسی است. موقعی می‌توان یک اثر را تحلیل نمود، که عناصر و ویژگی‌های انسانی و اجتماعی‌ای را که آن اثر همراه با آنها شکل گرفته است، بشناسیم و بر اساس آنها پیرامون خلق اثر و فاخر بودنش داوری و قضاوت نماییم.

بنا بر این، دو بحث مهم منشأ اثر هنری و هستی‌شناسی آثار هنری جزء مسائل مهم در مباحث نظری هنر است. فیلسوفان هنر معتقدند همان‌طور که منشأ هر اثر هنری در درون

Archive of SID

www.SID.ir

انسان هست و هر اثر هنری در جان آدمیان شکل می‌گیرد، همچنین وجود و هستی هر اثری در زمانی شکل می‌گیرد که یک هنرمند برای اولین بار آن اثر را می‌آفریند و از او صادر شود، به‌طوری که اگر پس از او اثرش توسط دیگران تقلید شود و تکرار گردد، از ارزش چشم‌گیری برخوردار نیست.

بنا بر این آفرینش اثر هنری ریشه در افکار، اندیشه، احساس، عاطفه، خیال و به یک معنا روح بشر دارد، به‌طوری که رابطه‌ای علی و معلولی میان اثر هنری و خالق اثر به چشم می‌خورد و خلق یک اثر و ایده، از زوایای متفاوت و گوناگون روح بشر جاری می‌شود و خلق می‌گردد. به همین جهت در خلق آثار هنری، نمی‌توان به هنر نگاه ابزاری داشت. البته می‌توان در استفاده از آثار هنری نگاه ابزاری داشت و فرد، حاکم، یا حزبی آثار هنری را در مسیر استفاده ایدئولوژیک و اهداف خویش قرار دهد، اما در خلق آثار هنری که دارای ویژگی ابداع، نوآوری و خلاقیت باشد، نمی‌توان نگاه ابزاری داشت، بلکه اثر هنری تجلی و ظهور روح بشر است. به تعبیر دیگر از کوزه همان برون تراود که در اوست و هر فردی با خلق آثار هنری خویش، تراوشات روح خود را به ظهور و تجلی می‌گذارد و در برابر مشاهده دیگران قرار می‌دهد. در واقع هر ماجرا و رخدادی که در درون هنرمند رخ می‌دهد، وی آن را در اثرش، متجلی می‌سازد، میزان عمیق و یا سطحی بودن اثر تا حدی مرتبط با درون انسان است. به این جهت می‌توان گفت که فاخر بودن هر اثری به میزان بزرگی روح انسان است و یا به تعبیر دیگر همان‌طور که علی علیه‌السلام می‌فرماید که زبان هر فردی کاشف از درون فرد است، می‌توان گفت اثر هنری نیز کاشف از درون است، به همین جهت با بررسی آثار هنری هر هنرمند، می‌توان به دنیا و جهان درون فرد راه برد.

بنا بر این میان اثر هنری و روح خالق اثر، ارتباطی تنگاتنگ و عمیق وجود دارد و به هیچ وجه رابطه میان آنها، تصنعی و ساختگی نیست. به همین جهت به تعبیر هانری کربن وقتی انسان معماری مسجد جامع اصفهان یا کلیساهای دوره قرون وسطای کاتولیک را می‌بیند، تردید نمی‌کند که این زیبایی‌شناسی برآمده از روح یک انسان عاشق، عارف و اهل معنا است و نمی‌تواند از روح یک انسان آشفته و پریشان صادر شده باشد (هانری استیرلن، ۱۳۷۷، ۱۰) و یا وقتی اشعار شعرای عارف خوانده می‌شود، احساس می‌گردد که یک روح عاشق و واله این اشعار را سروده است. به تعبیر هایدگر، هر اثر هنری بیانگر جهان و زیسته درونی هنرمند است که با هستی و روح او نسبتی عمیق دارد. هر اثر هنری به هنرمند هستی می‌بخشد و هر هنرمندی به اثر هنری هستی می‌بخشد (مارتین هایدگر، ۱۳۷۹، ۱۲). به‌طور مثال انسان وقتی

Archive of SID
www.SID.ir

این جمله را می‌شنود که فردی در برابر خداوند می‌گوید:

من أنا حتی تغضب علیّ؛
خدایا من کیستم که بر من غضب کنی؟

ناخودآگاه انسان به این معنا منتقل می‌شود که گوینده سخن باید چقدر احساس کوچکی و فروتنی در برابر خداوند داشته باشد که این تعبیر را به‌کار برده است، این سخن هیچ‌گاه حکایت از یک انسان مغرور ندارد، زیرا میان سخن، اثر هنری و هر تراوش روحی با روح انسان نسبتی عمیق و معنادار وجود دارد و همان‌طور که ما با مشاهده صورت فرد، سخنش یا حتی نگاه او به خود، نسبت او را با خود تشخیص می‌دهیم، همچنین میان اثر هنری و روح انسان نیز این نسبت به چشم می‌خورد.

بر اساس همین منطق مذکور می‌توان بسیاری از آثار هنری را در فرهنگ‌ها و ادوار متفاوت بشری تحلیل نمود و می‌توان فهمید که چرا هنر دوره ایلخانی، تیموری و صفوی، آب و رنگ الهیات عرفانی دارد و یا چرا هنر مدرن در غرب آب و رنگ دنیویت و زمینی شدن را دارد. در واقع هنر همواره یکی از بهترین عرصه‌ها برای رصد فرهنگی و شناخت عناصر جامعه‌شناسی است و جامعه‌شناسان هنر پیوسته بر این مسأله پا می‌فشارند که آثار هنری هر زمان، بیانگر روح دوران و وضعیت اجتماعی است و ما بدون آن‌که بر تمامیت این سخن داوری و قضاوت ورزیم، این را اجمالا می‌پذیریم که با شناخت هنر و ادبیات هر زمانه، می‌توان به فرهنگ هر دوره و انسان‌شناسی آن پی برد، زیرا همان‌طور که آثار هنری دوره میانه ایران، دوره‌ای که الهیات عرفانی بر فرهنگ ایران غالب بود، تصویری از گرایش هنرمندان و اهالی فرهنگ این سرزمین آشکار می‌سازد و بیانگر روحیه فرامادی آنان است، حال چه بیانگر جهان وجودی هنرمند یا بیانگر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی باشد، همچنین دیدن آثار هنری قرن نوزدهم اروپا، گواهی بر رویکرد سکولار و زمینی هنرمندان آن سرزمین است. بنا بر این، بدون داوری اخلاقی و هنجاری درباره هر اثر هنری، مشخص است که هنر هر هنرمند دوره و جامعه‌ای تا حد زیادی ـ بدون توجه به خلاقیت‌های وجودی و عناصر فرازمان و فرا مکان ـ بیانگر وضعیت فرهنگی، عاطفی و اجتماعی آن دوران است.

البته بی‌تردید می‌توان این داوری را اظهار داشت که در طول تاریخ تمدن اسلامی، هر چه به سمت جلو می‌آییم، زیسته هنرمندان مسلمان تغییر می‌کند و اگر در گذشته هنرمندان و ادبا وقتی به توصیف شاعرانه می‌پرداختند، از عشق‌های عفیف با نجابت سخن می‌گفتند، اما امروزه در ادبیات به‌کار رفته پیرامون عشق و معشوق، مفاهیم سطحی و سخیف به کار می‌رود

Archive of SID

www.SID.ir

و عشق‌ها در دنیای پست‌مدرن حتی در سرزمین‌های شرقی کمتر آب و رنگ داستان‌هایی را دارد که نظامی گنجوی، عطار، جامی، ابن عربی و دیگران بکار می‌برده‌اند. بسیاری از مفسران معتقدند که عشق در داستان‌های عاشقانه نظامی گنجوی، نمادین و سمبولیک و بیانی از عشق‌های عرفانی است و این برخلاف عشق‌های زمینی و مبتذل دنیای پست‌مدرن است.

راهکارهایی برای ارائه راهبردهای هنر مهدوی در دوران پست‌مدرن

با توجه به این‌که راهبردهای مهدوی کوششی است تا به جامعه مطلوب مهدوی برسیم و از طرفی این راهبردها در دورانی شکل می‌گیرد که عناصر معرفتی و هنری دوران پست‌مدرن وجود دارد و همان‌طور که اشاره شد، این عناصر با مبانی معرفتی و هنری مهدویت سرسازگاری ندارد، بنا بر این برای طرح راهبردهای مهدوی در عصر پست‌مدرن، چند احتمال وجود دارد:

الف) نادیده گرفتن کلیت و تمامیت عناصر معرفتی و هنری دوران مدرن و پست‌مدرن و تفکیک میان عناصر مطلوب و نامطلوب آن؛

ب) طرح راهبردهای مهدوی با تکیه بر عناصر دوران پست‌مدرن و ایجاد تلائم و سازگاری میان آن دو.

عده‌ای از اندیشمندان بر این باورند که میان اجزاء و عناصر فکری و معرفتی دوران مدرن یا پست‌مدرن، ارتباط ارگانیکی و اندام‌وار وجود ندارد و معتقدند می‌توان میان عناصر معرفتی و فکری آن دوران تفکیک نمود، بنا بر نظر آنان می‌توان آن‌چه را از مؤلفه‌های نظری و عملی دوران‌های مذکور با فرهنگ بومی و منطقه‌ای سازگار است، اقتباس نمود و آن‌چه را که ناسازگار با فرهنگ خود است، حذف نمود، به‌طور مثال جوامع شرقی و یا اسلامی، آن بخش از ادبیات و هنر غرب را که سازگار با فرهنگ بومی نیست، اقتباس نمی‌کند و وارد فرهنگ خویش نمی‌سازد و تنها آن بخش‌هایی از فرهنگ را مورد استفاده قرار می‌دهد که با هندسه ذهنی و فرهنگی او سازگار است.

پاره‌ای از منتقدان بر این نظر، می‌گویند با توجه به این‌که در دورانی زندگی می‌کنیم که نحوه خاصی از زندگی به وجود آمده است، از این‌رو نمی‌توان میان عناصر و ویژگی‌های تمدن غرب تفکیک نمود و بعضی را برگزید و بعضی را رها نمود، از دیدگاه این دسته از اندیشمندان، تکنولوژی و صنعت لزوماً یک فرم و قالب و به‌مثابه ظرف نیست که بتوان هر چیز را در آن

Archive of SID
www.SID.ir

ریخت، بلکه تکنولوژی و صنعت جزء ذاتی تمدن غرب است که قابل تفکیک از آن نیست و در واقع زیسته و جهان درونی انسان غربی با صنعت و تکنولوژی آمیخته شده است و این امر بر خلاف نگرش پاره‌ای از فیلسوفان قرن نوزدهم، فراتر از تأثیرات تاریخی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بر روح انسان است. پاره‌ای از نظریه‌پردازان رسانه بر این اعتقادند که رسانه‌ها خود فرهنگ‌ساز بوده‌اند، به‌طوری که وقتی در هر منطقه و سرزمینی رسانه‌ها وارد شوند و افزایش یابند، در آن‌جا رشد علم و سواد به‌وجود خواهد آمد و خود این امر موجب اقبال بیشتر مردم به رسانه‌ها خواهد شد و استفاده از رسانه‌ها و رشد سواد موجب مشارکت مردم در عرصه اقتصاد و سیاست خواهد شد و به تدریج مردم وابسته به رسانه‌ها خواهند شد و فرهنگ و الگوی رفتاری خود را از طریق رسانه‌ها اقتباس خواهند نمود (محسنیان‌راد، ۱۳۷۴، ۳۷)، به‌طوری که طرفداران این نگره بر این باورند که با توجه به این‌که غرب الگوی رشد و توسعه و نوگرایی است باید مدل و الگوی دیگر کشورهای توسعه‌نیافته و عقب‌مانده باشد و آنان تلاش کنند که راه کشورهای توسعه‌یافته غربی را طی کنند تا به موفقیت برسند. مک لوهان که خود از نظریه‌پردازان در عرصه رسانه است و جمله معروفش: «رسانه همان پیام است»، شهره عام و خاص است، در تبیین این سخن بر این باور است که وسایل ارتباط جمعی می‌تواند سبک روابط انسانی را شکل دهدو نوعی الزام به رویکرد و الگوی خاص زندگی را دامن زده و عادت و سبک زندگی مردم را به وجود آورد (مک لوهان، ۱۳۷۷، ۷).

بنا بر این نظریه، کلیه عناصر معرفتی و هنری دوران پست‌مدرن، بخشی از فرهنگ غرب و زیسته دوران است که نمی‌توان میان آنها تفکیک نمود و در واقع میان تمامی عناصر آن سازگاری و ارتباط ارگانیکی وجود دارد که از یکدیگر قابل تفکیک نیستند، بنا بر این ادبیات و هنر دوران مدرن و پست‌مدرن نیز با معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی عصر خود هماهنگی و سازگاری داشته و قابل گزینش نیست (داوری اردکانی، ۱۳۸۶، ۲۹۱_۲۹۵).

با توجه به نقد پیشین، به نظر می‌رسد پذیرش احتمال الف مبنی بر نادیده گرفتن عناصر معرفتی و هنری دوران پست‌مدرن و تفکیک میان عناصر مطلوب و نامطلوب آن، امری دشوار و ناممکن خواهد بود و در واقع دوران پست‌مدرن و عناصرش همچون درهم‌آمیختگی و امتزاج فرهنگی، چندگانگی شخصیتی، تکثراندیشی و امثال آنها جزئی از فرهنگ و زیسته انسان‌های معاصر است و همانطور که اشاره شد در نگاه پدیدارشناسانه، دوران پست‌مدرن دوره‌ای از زندگی انسان‌ها و جوامع و وضعیت اجتناب‌ناپذیر انسان معاصر است، وضعیتی که

Archive of SID

www.SID.ir

بـه‌صـورت جبـری و غیراختیـاری در برابـر او قـرار گرفتـه اسـت و صـرفاً یـک مـدل و الگـوی زندگی نیست که بتوان از آن عدول نمود و آن را نادیده گرفت. به همین جهت انسان‌ها و جوامع در برابر این برهه از حیات بشریت، باید خود را با آن سازگار کنند و چاره‌ای جز این در برابرشان قرار ندارد و انسان به‌راحتی نمی‌تواند از آن عبور کند، مگر آن‌که تصور شود که این دوره به‌سر آید و انسان معاصر از این هویت چندگانه و متأثر از نظام معرفتی دوران پست‌مدرن، خارج گردد.

احتمـال دوم در ایـن مـسأله مبتنـی بـر ایـن فکـر اسـت کـه راهبردهـای مهـدوی در مـسیر ساختن جامعه مطلوب که همان جامعه منتظر است باید خود را هماهنگ با نظام گفتمانی، دلالتـی و روش‌شـناختی عـصر پسـت‌مـدرن سـازد، دوره‌ای کـه نظـام‌هـای متفـاوت معرفتـی، اخلاقی، اجتماعی دارای هم‌زیستی هستند و بشر دارای تکه‌های متفاوت شخصیتی است که برگرفته از منابع متعدد معرفتی است، به‌طوری که امروزه از طرفی بخشی از شیوه زندگی انسان مسلمان، برگرفته از تعالیم اسلامی است و از طرف دیگر بخش‌های دیگر شخصیتش برگرفته از مدرنیته، جهان غرب، سنت‌های پیشینی تاریخ و فرهنگ بومی و امثال آنها است و این صورت‌های متفاوت معرفتی و رفتاری بر شخصیت او اثر نهاده و واقعیت هویت او را ساخته است، به‌طوری که نمی‌توان هیچ یک از این اجزای شخصیت او را نادیده گرفت و نسبت به آنها بی‌تفاوت ماند.

در واقع بنا بر این نظریه، انسان در دوران پست‌مدرن، از هویت فرهنگی ناب و خالص برخوردار نیست، و فرهنگ‌ها و تفسیرهای متفاوت از عالم با یکدیگر آمیخته شده است و شخصیتی کولاژوار و هویتی چندگانه به وجود آورده است، به‌طوری که هیچ تفسیر و روایت کلی و هیچ فرهنگ کلان، خالص و سره وجود ندارد و هر چه هست، چندگانگی و ترکیبی است. بنا بر این تفسیر از عالم، به جهت آن‌که همه جوامع و انسان‌ها در این دوران چندفرهنگی زندگی می‌کنند، باید بر اساس همین دوران و عناصر موجود در آن، به طرح الگو و اسلوب فرهنگی و هنری پرداخته شود و میان نظریه‌های هنر مهدوی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی دوران، ملائمت و سازگاری ایجاد نمود و در واقع چاره‌ای پیش‌روی مؤمنان نیست جز این‌که هویت این دوران را بپذیرند و خود را با آن سازگار کنند.

حتی پاره‌ای از جامعه‌شناسان بر این باورند که هر گفتمانی با روش‌شناسی و ادبیات آن زمانه شکل می‌گیرد و هر راهبردی باید همساز و همنوا با داده‌های فرهنگی و علمی آن زمان باشد و هیچ راهبرد و نظریه‌ای نمی‌تواند از نظام دلالتی و گفتمانی آن عصر بی‌بهره باشد، در

Archive of SID
www.SID.ir

واقع نمی‌توان در یک دوره‌ای زیست اما وفادار به نظام معرفتی و گفتمانی آن دوره نبود.[1] یا به تعبیر دیگر گفتمان هر دوره را مفاهیم و احکام غالب آن دوره مشخص می‌کند. این مفاهیم در کنه خود دغدغه‌های ذهنی جامعه و هم پاسخ رهبران فکری جامعه به آن دلمشغولی‌ها را مشخص می‌کند، ضمن آن‌که توضیح‌دهنده وضعیت خاص سیاسی ـ اجتماعی نیز می‌باشد (کدیور، ۱۳۷۹، ۳۸۸).

بنا بر این نظریه که جوامع دینی و یا هنر مهدوی باید خود را با شرایط و روح دوران، یعنی ویژگی‌های پست‌مدرن سازگار کند، این اشکال همواره مطرح خواهد بود که پاره‌ای از عناصر معرفتی و هنری پست‌مدرن با روح ادیان سازگار نخواهد بود، حال چگونه امکان‌پذیر خواهد بود که دین و یا هنر دینی با پدیده‌ای همچون پست‌مدرن که ذاتاً و ماهیتاً با دین سرسازگاری ندارد، جمع گردد. به‌طور مثال از ویژگی‌های پست‌مدرن، همانا آزاد بودن از قید روایت‌های کلان و فراروایت، نفی قطعیت و مرکزیت و تحقق شک و تردید در کشف حقیقت واحد و یگانه، کثرت ناهمگون و غیر مشابه، نسبیت‌گرایی و قداست‌زدایی است؛ بنا به تعبیر بعضی از اندیشمندان پسامدرن باید هماهنگ با زمان و همسو با گردش ایام بود که برای دوران پست‌مدرنیته موضوعیت دارد وباید تلاش برای معنای متعالی را رها نموده و تنها به فکر زیستن در حال سرمدی سرخوش و رویایی باشیم و در آن به‌سر بریم؛ گویی حقیقت و عقلانیت و کلیه ارزش‌های اخلاقی و انسانی با توجه به فرهنگ‌ها، جوامع، و محیط‌های متعدد، تفسیر متفاوتی می‌یابد، به‌طوری که هرگز نمی‌توان در باره هنجارها، ارزش‌ها و مفاهیم اخلاقی، انسانی، عقلی و... داوری یکسان نمود.

بر این اساس به نظر می‌آید هیچ یک از این خصوصیات با روح ادیان و مبانی دینی هنر مهدوی که همراه با مفهوم نجات‌بخشی و دارای تفسیر کلان از عالم و هنجارها و ارزش‌های جاویدان و ازلی است، سرسازگاری ندارد و اندیشه پست‌مدرن هیچ‌گاه نمی‌تواند با مفهوم نجات‌بخشی و وحدت‌بخشی ادیان در مسأله منجی‌باوری و مهدویت که در صدد ایجاد الگوی واحد انسانی، اخلاقی و آرامش روانی است، توافق داشته باشد و همواره مروّج شک، یأس و تردید است، بلکه تنها کمک عصر پسامدرن به ادیان و تفکر مهدوی این است که با نقد ویژگی‌های مدرنیته، انسان‌های هوشمند را به این امر متوجه می‌سازد که باید به دنبال

۱. این نگرش مبتنی بر نظریه میشل فوکو و طرفداران او است. در این باب به کتاب معروف او تحت عنوان ***دیرینه‌شناسی دانش*** رجوع شود.

Archive of SID

www.SID.ir

گفتمانی دینی و وحیانی باشند و امروزه دین‌گرایی و معنویت‌خواهی توده مردم در جوامع پسامدرن، خود نوید و نشانه‌ای بر این یوسف‌خواهی است.

نظریه زیسته فطری در راهبردهای هنر مهدوی

البته به نظر می‌رسد می‌توان از احتمال ب نیز عبور کرد و با پذیرش تنگناها و محدویت‌های اجتناب‌ناپذیر عصر پست‌مدرن، رویکرد دیگری را مورد توجه قرار داد که از آن در این‌جا به رویکرد «زیسته فطری» یاد می‌کنیم. به نظر می‌رسد که جوامع شرقی به ویژه اسلامی شدیداً نیازمند رهایی از این قرائت کولاژوار و شخصیت چهل تکه دوران پست‌مدرن هستند و این قرائت از عالم و آدم که همه هنجارها و ناهنجارها را با عنوان تعدد و تفاوت فرهنگی در کنار هم می‌نشاند و مختص دوران پست‌مدرن است، با روح ادیان ابراهیمی که مرز حق و باطل را تفکیک می‌کند، قابل جمع نیست و چگونه می‌توان اصول و مبانی دینی را در عرض رفتارهای ناشایست نشاند و هر دو را در شخصیت خود تضمین نمود، در حالی که یکی دیگری را برنمی‌تابد. بنا به مبانی دوران پست‌مدرن، همه چیز در کنار هم با یکدیگر جمع می‌شوند، به‌طور مثال هم می‌توان فردی عیاش و اهل هرزگی بود و هم می‌توان یکشنبه‌ها به دستور روان‌شناس برای آرامش روانی به کلیسا رفت و سرودهای آسمانی را خواند و به جنبه‌های آئینی توجه نمود، اما در رویکرد اسلامی هیچ‌گاه این دو رفتار در کنار یکدیگر قابل جمع نیستند و در مقام تعریف جنبه‌های آئینی دین، نمی‌توان هر دو را مشروع دانست، هر چند که در مقام تحقق و عالم خارج ممکن است این دو رفتار، با یکدیگر جمع گردند.

با توجه به این اصل که هر اثر هنری بیانی از فضای درونی هنرمند است و افکار، احساس و عواطف او در خلق اثر هنری به صورت ناهشیار و ناخودآگاه موثر است. از این‌رو هر اثری چه هنجاری و یا غیرهنجاری- مبتنی بر فکر و روحیات هنرمند است و از آن ناشی می‌گردد و بنا بر این اصل می‌توان گفت که با بررسی آثار هنرمند، به فضای درونی و روحی او می‌توان دست یافت، به‌طوری که می‌توان استنتاج نمود که خلق آثار هنری، از هر نوع آن، چه الهی و چه غیرالهی، برآمده از روح، افکار و احساسات هنرمند است که وی به نحو ناخواسته به خلق آن آثار دست یازیده است، به‌طوری که تا حد زیادی پرداختن به مضمون و محتوا در اختیار هنرمند نیست و او به صورت ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر به سوی آن آثار گرایش خواهد یافت.

Archive of SID
www.SID.ir

بر اساس این رابطه علّی و معلولی میان اثر هنری و هنرمند، اگر در اندیشه و فضای روحی فرد، مضامین الوهی و مهدوی ریشه دوانده باشد و بر اساس فطرت و تربیت، به این مفاهیم ارزش دهد و برای آنها جایگاه ویژه قائل باشد، می‌توان انتظار داشت که آثار هنری او مهدوی باشد و همان‌طور که با لغزش‌های زبانی، می‌توان انسان‌ها را شناخت و هر انسانی زیر زبان خویش خوابیده است و فرد با سخن گفتن، علائق و سلیقه‌های خویش را مکشوف می‌سازد، همچنین می‌توان گفت که انسان با آثار هنری خود، روح خویش و آن‌چه را در وجودش می‌گذرد بر ملا می‌سازد؛ به‌طوری که اگر در روح و هندسه ذهنی هنرمند، بر اساس فطرت و یا تربیت، عناصر الهی نهفته باشد، او به سوی خلق آثار در راستای فطرت خویش گام خواهد برداشت و یا اگر در افکار، اندیشه و احساس او مفاهیم الهی و مهدوی جایگاهی نداشته و در آن آشیانه نکرده باشد، قطعا نمی‌توان از او اثری مهدوی انتظار داشت.

به همین جهت اگر در دوران پست‌مدرن که عناصر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خاص خود را دارد یا در هر دوره دیگر، بتوان انسان‌هایی را تربیت نمود که روح صیقلی و لطیف خود را حفظ کنند، طبعاً آثار هنری‌شان تحت‌الشعاع روح و فطرت سلیم قرار خواهد گرفت و همان‌طور که پیامبر پس از ظهور اسلام، در قدم نخست به تربیت انسان‌ها پرداخت و تلاش نمود تا معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی را نهادینه کند، سپس بر اساس آموزه‌های تربیتی و مکارم اخلاق وی، فرهنگ، تمدن و سبک زندگی اسلامی توسط خود مسلمانان تحقق یافت، همچنین اگر در جامعه اسلامی، انسان‌ها تربیت شوند و فطرت آنان غبار و آلودگی به خود نگیرد، بنا بر این هنر و ادبیات آن جامعه هم، هر چند که در دوره مدرن و یا پست‌مدرن باشد، می‌تواند آب و رنگ دینی به خود بگیرد. به نظر مولفِ این سطور، تنها راهی که جوامع اسلامی و مسلمانان می‌توانند بر اساس آن در فرایند دوره پست‌مدرن و در دنیای سکولار جذب و حل نگردند، این است که فطرت خویش را زنده نگه داشته و بر اساس زیسته و فطرت الهی به شکل‌دهی راهبردها بپردازند.

البته در این مسأله باید میان فرم و محتوای اثر هنری تفکیک نمود و آن‌چه گفته شد، درباره مضمون و محتوای اثر هنری است نه درباره الگو، قالب و فرم اثر هنری. زیرا اگر فردی از درون دارای زایش بود و روحش او را به خلق آثار هنری واداشت، این امر لزوما بدین معنا نیست که در فرم و الگوهای هنری نیز می‌تواند به اثر درخور، ابداعی و خلاقانه دست یابد و به نظر می‌رسد که میزان استفاده او از فرم تا حدی بستگی به دانش اکتسابی او در باره

Archive of SID

www.SID.ir

فرم دارد به‌طوری که مسلمانان نیازمند این هستند که با وفاداری به مضامین دینی و الهی، به تدریج بتوانند در شکل‌دهی الگو، تکنیک و فرم‌های هنری به خلاقیت و ابداع برسند و بر خلاف مضامین، تسلط بر فرم و تکنیک نیازمند آموزش، تجربه‌اندوزی و خلاقیت‌های فردی است.

به علاوه شایان ذکر است که علی رغم این‌که خلق آثار هنری در حالت طبیعی و بدون سفارش و یا الزامات خارجی، بیانی از روح هنرمند است، اما گاه هنرمند با روحیه حرفه‌ای و خلاقیت هنری می‌تواند مطابق خواست سفارش‌دهنده، اثری سفارشی بیافریند و در بعضی موارد دیده می‌شود که هنرمندان توانسته‌اند مطابق خواست و سفارش دیگران آثاری را بیافرینند، هرچند که این دسته از کارها معمولاً به‌صورت آماری و یا کیفی در سطح آن دسته از آثار هنرمند نیست که او آنها را بدون دغدغه سفارش، اجبار و یا اهرم خارجی آفریده است و تجربه‌های تاریخی بیانگر این است که بهترین آثار از جنس سفارش نبوده‌اند و هر چند هنرمندان حرفه‌ای به دلیل تسلط بر فرم و قالب، گاه می‌توانند آثاری را با کوچک‌ترین تأمل و سختی بیافرینند، اما به نظر می‌رسد که اگر از آنان پرسیده شود که خلاقانه‌ترین و بهترین آثار ابداعی شما کدام است، بعید به نظر می‌رسد که به کارهای سفارشی خویش اشاره کنند و معمولاً تجربه تاریخی نشان داده است که بهترین آثار هنری و ابداعی‌ترین آنها از جنس سفارش سفارش‌دهندگان نبوده است. به تعبیر دیگر هنرمندان آن آثاری را برای خود فاخر می‌دانند، که برای دل خود آفریده‌اند و شائبه‌های خارجی کمتر در آنها حضور داشته است و بهترین آثار هنری نیز مبتنی بر لایه‌های درونی روح انسان بوده است.

لازم به یادآوری است که حتی بنا بر تفکر پست‌مدرن نیز می‌توان هنر سرزمین‌های اسلامی را مختص به فرهنگ آنان دانست و بر این اساس جامعه اسلامی می‌تواند وفادار به الگوی هنری خود باشد، زیرا همان‌طور که پیش از این اشاره شد، یکی از عناصر تفکر پسامدرن، اعتنا به تفسیرهای خرد و اهتمام ورزیدن به تفکرات و الگوهای منطقه‌ای، بومی، غیر جهانی، متکثر و مخالفت با هرگونه تبیین کلی و فراروایت از عالم هست، به‌گونه‌ای که در دوران جدید، تفسیرها و قرائت‌های متنوع منطقه‌ای، مذهبی و غیره ارزشمند می‌شود و به الگوهای خاص و منطقه‌ای در عرصه‌های متفاوت حکومت، سیاست، مدیریت و... توجه می‌گردد. به‌طوری که لیوتار از مدافعان تفکر پسامدرن در سخنی می‌گوید که باید جنگی تمام عیار در برابر هرگونه کلیت و قطعیت به‌راه انداخت. در واقع تفکر پست‌مدرن خود مشوق و مروج تنوع پلورالیستی و مخالف با قطعیت، مرکزیت و حجیت هر تفسیر عمومی و همگانی است؛ بر این اساس قرار

Archive of SID
www.SID.ir

نیست که همه مردم جهان همچون دوران مدرن به پیروی از یک الگو و روایت واحد در عرصه زندگی بپردازند، بلکه هر کشور و سرزمینی می‌تواند بر اساس فرهنگ و سنت خود به زندگی بپردازد، حکومت کند، سیاست ورزد و با توده مردم خود تعامل نماید. به‌طوری که نمی‌توان گفت که امروزه عقل و عقلانیت تنها عنصر حیات و زیست مردم است، بلکه عقل به عنوان یکی از عناصر و ویژگی‌های اصلی دوران مدرنیته مورد نقد و ارزیابی قرار گرفت و یا به عبارت بهتر، از عقل تفسیرهای متعدد ارائه گردید و بر تاریخی بودن مفهوم و معنای آن تاکید ورزیده شد، به صورتی که در فهم عقلانیت و عقل ابزاری به دیگر عناصر همچون احساس و عاطفه، بوم‌شناسی، آداب و سنت، مذهب، تاریخ، زبان، جغرافیا و... . به‌عنوان ویژگی‌های حیاتی زیستن در تفسیر عقلانیت استفاده گردید. بنا بر این الگو، قرار نیست که در همه حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، انسانی و دینی، از یک الگو تأسی و پیروی شود و همه وفادار به آن باشند، بلکه هر جامعه‌ای می‌تواند از الگوی خاصی در هم‌زیستی استفاده کند. شیوه و سبک زندگی در هر منطقه‌ای متفاوت از دیگر مناطق است و به‌خاطر همین الگو، نارواست که در مقام نقد و ارزیابی یک مدل سیاسی، مذهبی و اجتماعی، تنها به یک روایت از آنها رجوع کنیم و آن را ملاک داوری و رجحان بدانیم، بلکه می‌توان برای جامعه خود الگوی خاصی در سیاست، حکومت، مناسبات اجتماعی، مدیریت، مذهب و... داشت و به آنها وفادار ماند. البته این امر به معنای بی‌اعتنایی به عقلانیت، تجربه بشری و استفاده از ویژگی‌های مطلوب دیگر فرهنگ‌ها نیست، بلکه بدین معناست که علاوه بر این امور با شاخص‌هایی خصوصی و منطقه‌ای و غیر همگانی مواجه هستیم که آنها بخشی از رفتار و زندگی ما و حتی قراتئمان از عقلانیت، زندگی، سعادت، لذت و معناداری را تشکیل می‌دهند. به‌طور مثال کسی که در جامعه اسلامی یا در یک جامعه هندو زندگی می‌کند، آموزه‌های مذهبی خاص او بخشی از رفتارها و مناسبات اجتماعی او را شکل می‌دهند، به‌طوری که او نمی‌تواند از خط قرمز این امور عبور کند و اگر هم بخواهد مدل و الگویی را طراحی کند، باید به آنها توجه نماید و سازگاری میان الگو و طرح خود با مذهب، سنت و دیگر ویژگی‌های فرهنگی خویش را ایجاد نماید و این وفاداری به فرهنگ و سنت اسلامی خود، یکی از مصادیق رهایی از قطعیت، مرکزیت و جدا شدن از مرجعیت و حجیت روایت‌های مدرن از جامعه و انسان است و بنا بر این حتی بر اساس همسویی با مبانی فکری پست‌مدرن، باز وفاداری به فرهنگ خویشتن، ضرورت می‌یابد، زیرا آنان در نقد کل‌گرایی و یگانه‌گرایی اندیشمندان مدرنیته بر این باور هستند که باید بر تفاوت، تاکید ورزید و اندیشمندانی همچون لیوتار، دولوز، دریدا، فوکو، بودریار و آدورنو معتقدند که

Archive of SID

www.SID.ir

تعدد و تنوع فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها به قدری است که سازگاری میان آنها ناممکن است و حتی گفت‌وگوی میان آنها و سنجیدن‌شان با یکدیگر را ناروا و غیر ممکن می‌دانند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷، ۳۸۷). این دسته از اندیشمندان بر این امر تاکید ورزیده‌اند که بشر و جوامع انسانی برای ایجاد و حدت، یگانگی و کل‌گرایی بهای سنگین و ناروایی را پرداخته است که در دوره پسامدرن از آن شدیداً اظهار پشیمانی می‌کند.

البته توجه به فرهنگ و زیسته خود، می‌طلبد تا اندیشمندان بتوانند و کوشش کنند تا بر اساس سنت دینی خود تکلیف بسیاری از پرسش‌های دنیای نوین و نیازهای متفاوت عرصه‌های زندگی را برطرف سازند و چه در عرصه هنر و چه در دیگر عرصه‌های فرهنگ به دنبال ارائه قرائت و مدلی استوار باشند که کاربرد و توانایی داشته باشد، به‌طور مثال اگر امروزه گفته شود که در عرصه اقتصاد رویکرد و الگوی سرمایه‌داری به مانند الگوی کمونیسم رو به فروپاشی است و توانایی اداره جهان را ندارد، این بدین معنا نیست که پس در نزد ما الگوهایی حاضر و آماده درباره اقتصاد وجود دارد، بلکه تنها در زمانی می‌توان ادعا کرد که در عرصه اقتصاد می‌توان بر اساس الگوی دینی زندگی کرد، که الگو و مدل اقتصادی مبتنی بر اندیشه‌های دینی و اسلامی شکل بگیرد و به وجود آید و اندیشمندان مسلمان در این عرصه نظریه‌ها و راهکارهایی ارائه دهند و به همین صورت نیز در دیگر عرصه‌های فرهنگ همچون هنر هم می‌توان گفت که نیاز به الگوها و راهکارهای مبتنی بر فرهنگ بومی وجود دارد و الگوهای هنری باید مبتنی بر زیر ساخت فکری مسلمانان ارائه گردد و برای آن چاره‌اندیشی شود.

نتیجه‌گیری

از این‌رو می‌توان ادعا نمود که هنر هر سرزمین زمانی خلاقانه است که بیانی از زندگی و زیسته آن سرزمین باشد و آینه تمام‌نمای فرهنگ آن سرزمین گردد، به گونه‌ای که بتوان با دیدن آثار هنری یک سرزمین به فرهنگ و عناصر فکری و روحی آن سرزمین دست یافت و از جمله مسائل اساسی در پیش‌روی سرزمین‌های اسلامی و در برابر هنرمندان مسلمان این است که بتوانند مفاهیم دینی و از جمله مهدوی را که جزء زیسته و جهان درونی مسلمانان بوده است، در خلق آثار هنری به ظهور برسانند و به نظر می‌رسد که با توجه به دو عنصر اساسی، یعنی نقد مدرنیسم توسط اندیشه پست‌مدرنیسم و همچنین عدم سازگاری تفکر پست‌مدرن با اندیشه‌های اسلامی و مهدوی، این امر در عرصه هنر مهدوی تردید ناپذیر است که هنرمندان مسلمان تنها با تکیه بر فطرت و تربیت دینی خود می‌توانند به دنبال خلق آثار هنری و مهدوی

Archive of SID
www.SID.ir

باشند و اینکه آیا هنرهای اسلامی تا کنون از عهده بیان این جهان درونی مسلمانان برآمده است و آیا با تحلیل هنر سرزمین‌های اسلامی می‌توان نتیجه گرفت که عناصر مذهبی و مهدوی در زیسته و فکر مسلمانان سهم قابل توجهی داشته است یا نه، خود نیاز به پژوهش مستقل تاریخی دارد.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

۱. استیرلن، هانری، ***اصفهان تصویر بهشت***، مقدمه هانری کربن، مترجم داریوش ارجمند، تهران، فرزان، ۱۳۷۷.

۲. برمن، مارشال، ***پست‌مدرنیسم***، از مجموعه پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰.

۳. بیات، عبدالرسول و همکاران، ***فرهنگ واژه‌ها***، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، ۱۳۸۱.

۴. داوری اردکانی، رضا، ***درباره غرب***، ویراست دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.

۵. دیویس و همکاران، ***تاریخ هنر جنسن***، ترجمه فرزان سجودی و همکاران، تهران، فرهنگسرای میر دشتی، ۱۳۸۸.

۶. شایگان، داریوش، ***افسون‌زدگی جدید***، هویت چهل‌تکه و تفکر سیار، داریوش شایگان، ترجمه فاطمه ولیانی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فرزان، ۱۳۸۴.

۷. ضیمران، محمد، ***میشل فوکو: دانش و قدرت***، چاپ سوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۴.

۸. کدیور، جمیله، ***تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران***، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

۹. کوهن، تامس س. کوهن، ***ساختار انقلاب‌های علمی***، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹.

۱۰. محسنیان راد، مهدی، ***ارتباط جمعی و توسعه روستایی***، تهران، معاونت ترویج و مشارکت مردمی وزارت جهاد سازندگی، ۱۳۷۴.

۱۱. مک لوهان، مارشال، ***برای درک رسانه‌ها***، ترجمه سعید آذری، تهران، مرکز تحقیقات و مطالعات و سنجش برنامه‌ای صداوسیما، ۱۳۷۷.

۱۲. موسوی، سید رضی، ***حکمت هنر***، قم، دانشکده صداوسیما، ۱۳۹۰.

۱۳. نقیب‌زاده، میر عبدالحسین، ***نگاهی به نگرش‌های فلسفی سده بیستم***، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۷.

۱۴. نوذری، حسینعلی، ***پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم***، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰.

۱۵. هایدگر، مارتین، ***سرآغاز کار هنری***، ترجمه ضیاء شهابی، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.

Archive of SID

www.SID.ir